

بیتا

وحشت در  
دبستان شومیان

کم‌آدم خوار!

بیجا  
Hoopa

# وحشت در دبستان شومیان ۲



## کم‌آدم خوار!

نویسنده: جک شابرث  
تصویرگر: سام ریکس  
مترجم: مونا توحیدی

EERIE ELEMENTARY 2: THE LOCKER ATE LUCY!  
Text copyright © 2014 by Max Brallier. Illustrations  
copyright © 2014 by Scholastic Inc. All rights reserved.  
Published by arrangement with Scholastic Inc., 557 Broad-  
way, New York, NY 10012, USA  
Illustrations by Sam Ricks.  
Persian Translation © Houppaa Publication, 2019

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی  
حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی  
این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Scholastic)  
خریداری کرده است.

### رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی نشر هوپا از نویسنده‌ی کتاب، جک شابرت و ناشر  
خارجی آن، اسکولاستیک، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی  
در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم  
نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.  
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران  
یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت جک شابرت  
این کار را کرده است.



آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون،  
کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،  
صندوق پستی: ۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰  
www.hoopa.ir info@hoopa.ir  
■ همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا  
محفوظ است.  
■ هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد  
و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن، مجاز است.

سرشناسه: چابرت، جک  
Chabert, Jack

عنوان و نام پدیدآور: کمد آدم‌خوار! / نویسنده جک شابرت؛  
تصویرگر سام ریکس؛ مترجم مونا توحیدی.

مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۸.  
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص: مصور.

فروست: وحشت در دبستان شومیان: ۲.

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۱-۰-۴-۱۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: The locker ate Lucy!

یادداشت: کتاب حاضر تحت عنوان «مدرسه بهترین دوستم را خورد» با  
ترجمه‌ی امیرحسین میرزائیان توسط موسسه نشر و تحقیقات ذکر  
در سال ۱۳۹۸ منتشر شده است.

عنوان دیگر: مدرسه بهترین دوستم را خورد.

موضوع: داستان‌های نوجوانان آمریکایی - قرن ۲۱م.

موضوع: Young adult fiction, American-- 21st century

شناسه افزوده: ریکس، سام، تصویرگر

شناسه افزوده: Ricks, Sam

شناسه افزوده: مونا، ۱۳۶۴ - مترجم

رده بندی کنگره: PS۳۶۰۶/۵

رده بندی دیویی: ۸۱۳/۶ج۱

شماره کتابشناسی ملی: ۵۷۴۵۱۲۹

## وحشت در دبستان شومیان ۲ کمد آدم‌خوار!

نویسنده: جک شابرت

تصویرگر: سام ریکس

مترجم: مونا توحیدی

ویراستار: ناهید وثیقی

مدیر هنری: فرشاد رستمی

طراحان گرافیک: شیمیا شورورزی و فائزه فغفوری

ناظر چاپ: سینا برازوان

چاپ دوم: ۱۳۹۸

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۸۰۰۰ تومان

شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۱-۰-۴-۱۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۱۴۳-۲۰۴-۶۲۲-۹۷۸

# فهرست

۱. به طرف قبرستان ..... ۹
۲. گم شده! ..... ۱۸
۳. عملیاتِ نجات ..... ۲۲
۴. مسیرِ تاریک ..... ۲۷
۵. زنگِ نهار ..... ۳۳
۶. در اعماقِ مدرسه ..... ۴۰
۷. چهره‌ی شایرون شومیان ..... ۴۴
۸. لوسی! ..... ۵۳
۹. حقیقتِ هولناک ..... ۵۹
۱۰. تله ..... ۶۴
۱۱. فرارِ دشوار ..... ۶۸
۱۲. بن بست ..... ۷۲
۱۳. وسطِ زمین و هوا ..... ۸۰
۱۴. پنجه‌ی آب ..... ۸۵
۱۵. پایانِ مبارزه ..... ۹۴

برای مادرم. دوستت دارم.

ج. ش.

## به طرف قبرستان



سام گفت: «بُجنید! به دقیقه بیشتر طول نمی‌کشه.»

صبح روز شنبه قبل از رفتن به مدرسه بود. سام، لوسی و آنتونیو پشت در ورودی قبرستان شهر، یعنی آرامگاه شومیان، ایستاده بودند.

لوسی پرسید: «سام، حالا واقعاً باید این کار رو بکنیم؟ من که دارم از ترس زهره‌ترک می‌شم.»

آنتونیو گفت: «من هم همین‌طور. راستش من به قبرستون حساسیت دارم.»

خود آقای نکوبی هم سال‌ها پیش مأمورِ انتظاماتِ مدرسه بوده و حالا حقیقت را درباره‌ی دبستانِ شومیان به سام گفته بود: مدرسه زنده‌ست! یک موجود هیولایی است که جان دارد و نفس می‌کشد.

و بعد، روز چهارشنبه بود که مدرسه می‌خواست لوسی و آنتونیو را موقع اجرای نمایش زنده‌زنده بخورد! سام در آخرین لحظه جانِ آن‌ها را نجات داده بود. این سه دوست و آقای نکوبی تنها کسانی بودند که حقیقت را درباره‌ی دبستانِ شومیان می‌دانستند. آن‌ها باید جانِ بقیه را نجات می‌دادند. لوسی به تپه‌ای اشاره کرد که روی آن پر از سنگ قبرهای ترک‌خورده بود و گفت: «اوناهاش! کتاب گفته این همون جاییه که خانواده‌ی شومیان دفن شده‌ن.»

لوسی یک کتابِ قطور و خاک‌گرفته توی دستش داشت: «تاریخچه‌ی شهرِ شومیان»



سام گریوز رو کرد به دوست‌هایش و گفت: «بالاخره باید بفهمیم چطوری جلوی این مدرسه‌ی هیولایی‌مون رو بگیریم یا نه؟ پس مجبوریم این کار رو بکنیم. باید تا جایی که می‌تونیم درباره‌ی دبستانِ شومیان اطلاعات جمع کنیم. این جوری می‌تونیم باهاش بجنگیم!»



هر سه دوست از درِ آهنی قبرستان گذشتند. قبرستان معمولاً سام را می‌ترساند. اما بعد از آن همه اتفاقی که افتاده بود، دیگر خیلی هم به نظرش ترسناک نمی‌آمد... درست یک هفته پیش بود که آقای نکوبی، همان سرایدارِ پیرِ دبستانِ شومیان، سام را به عنوانِ مأمورِ انتظاماتِ جدیدِ مدرسه انتخاب کرده بود.



لوسی کتاب را به او داد. سام نگاهی به آن انداخت و گفت: «بچه‌ها، خیلی عجیبه. کتاب می‌گه اعضای خانواده‌ی شومیان سیزده نفر بودن، اما اینجا فقط دوازده تا سنگ قبر هست. یکی شون توی قبرستان دفن نشده.»

آنتونیو گفت: «جالبه... اما راستش تعجب نمی‌کنم که این اتفاق‌های ترسناک داره تو شهری به اسم شومیان می‌افته، این چیزها به کلمه‌ی شوم می‌آد.»

لوسی پرسید: «سام، قبر کدومشون اینجا نیست؟»

سام نگاهی به اسم روی سنگ قبرها انداخت و دوباره به کتاب نگاه کرد.

سام، لوسی و آنتونیو تمام پنج‌شنبه و جمعه‌شان را در کتابخانه‌ی شهر دنبال اطلاعات گذشته بودند و با خواندن این کتاب فهمیده بودند شهر را صدها سال پیش، خانواده‌ای به نام شومیان ساخته. کتاب



می‌گفت خانواده‌ی شومیان در همان قبرستان دفن شده‌اند. و دیگر اینکه هرکدام از اعضای این خانواده قسمتی از شهر را ساخته‌اند... یکی کتابخانه ساخته، یکی بیمارستان و یکی هم مدرسه! سام امیدوار بود با دیدن قبرها اطلاعات بیشتری درباره‌ی تاریخچه‌ی مدرسه به دست بیاورد.

ناگهی به سنگ قبرها انداخت. روی همه‌شان نام شومیان نوشته شده بود. انگار سنگ قبرها هم داشتند سام را نگاه می‌کردند. آن‌ها را شمرد. دوازده تا بودند. به لوسی گفت: «کتاب رو می‌دی ببینم؟»



میک شومیان  
۱۸۷۹ - ۱۸۸۱



اروت شومیان  
۱۸۸۱ - ۱۸۸۳



الو شومیان  
۱۸۹۱ - ۱۸۹۴



مارگارت شومیان  
۱۸۴۷ - ۱۸۴۹



سایمون شومیان  
۱۸۷۱ - ؟



سیرک شومیان  
۱۸۷۰ - ۱۹۰۸



ارنولد شومیان  
۱۸۴۸ - ۱۹۰۵



روبی شومیان  
۱۸۴۰ - ۱۹۱۹



هوین شومیان  
۱۸۹۳ - ۱۹۳۹



آبراهام شومیان  
۱۸۲۸ - ۱۹۳۴



پاتریسیا شومیان  
۱۸۸۸ - ۱۹۵۸



ریکا شومیان  
۱۸۹۰ - ۱۹۴۴



سافون شومیان  
۱۸۹۷ - ۱۹۴۴



سام گفت: «خُب... اینجا نوشته اسم یکی شون شایرون شومیانه. نگاه کنین، این هم عکسشه!»  
 آنتونیو از پشت سرِ سام توی کتاب سرکی کشید و گفت:  
 «وای یی! سبیل هاش رو! چرا این جوریه؟!»



سام چشم غره‌ای رفت و به حرفش ادامه داد: «اما من اسمش رو روی هیچ‌کدوم از سنگ قبرها ندیدم. و تازه یه چیز عجیب‌تر! اینجا نوشته شایرون شومیان سال ۱۸۷۱ به دنیا اومده، اما تاریخ مرگش رو ننوشته. جاش فقط یه علامت سؤال گذاشته.»  
 آنتونیو گفت: «یعنی چه بلایی سرش اومده؟ دیگه چی درباره‌ش نوشته؟»

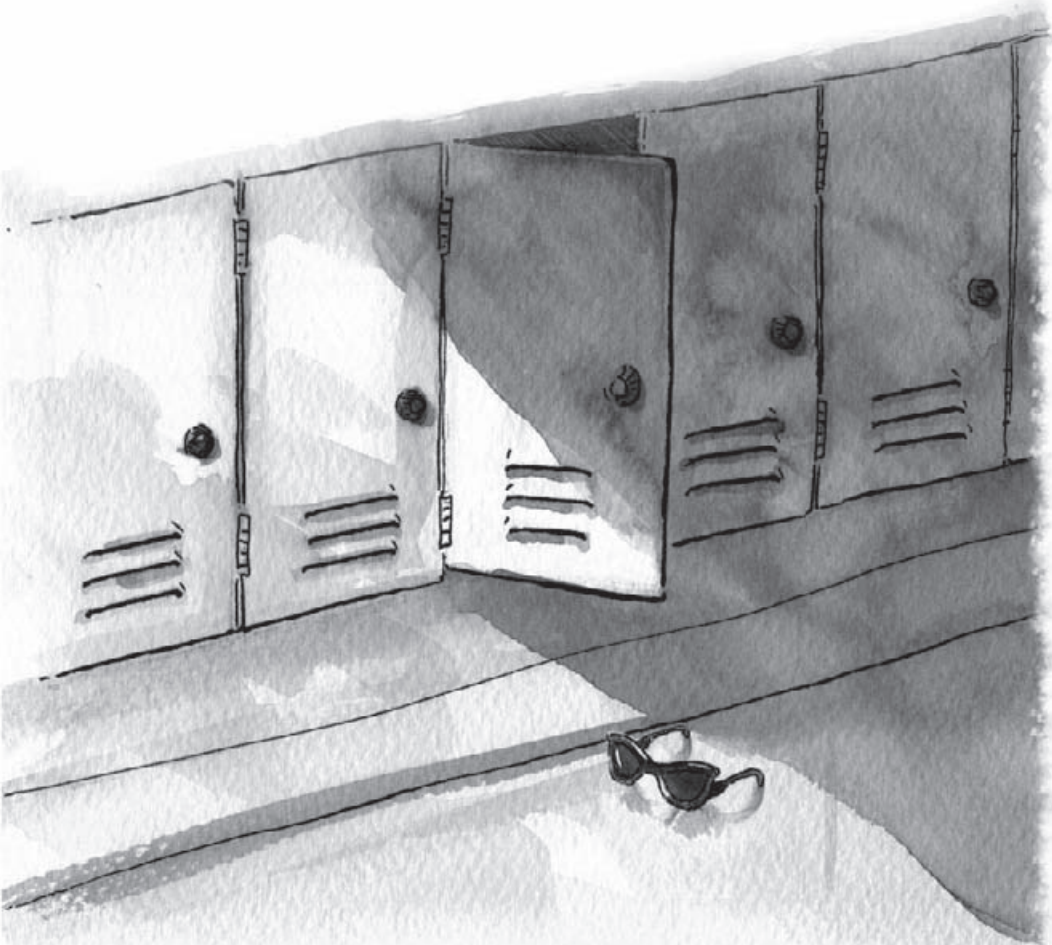
سام کتاب را ورق زد تا بیشتر بخواند.  
 یک دفعه لوسی فریاد زد: «وای! نه! ساعت هشت و ربعه!  
 دیرمون شده!» بعد کتاب را از دست سام کشید و چپاند توی کوله‌پشتی‌اش.

آنتونیو به سام گفت: «زود باش!»

سام دنبال دوست‌هایش می‌دوید، اما حس بدی داشت. انگار چیزی به دلش چنگ می‌انداخت. از وقتی مأمور انتظامات شده بود، چیزهایی را حس می‌کرد که بقیه‌ی دانش‌آموزها نمی‌توانستند بفهمند. وقتی چیزی در دبستان شومیان سر جایش نبود، می‌توانست آن را حس کند. و درست در همین لحظه، به دلش افتاده بود اتفاق خیلی بدی در راه است.



سام گفت: «چشم خانم.» برگشت لوسی را صدا کند، اما تا چشمش به راهرو افتاد، نزدیک بود قلبش از کار بیفتد. عینک آفتابی لوسی روی زمین افتاده بود. درِ کمدش باز بود و هیچ‌کس توی راهرو دیده نمی‌شد. ترسی به جانِ سام افتاد... لوسی غیبش زده بود.



سام و دوست‌هایش راه افتاده بودند سمتِ کمدهایشان که خانمِ گرینکر با صدای بلندی گفت: «خُب، قراره برای درسِ هواشناسی بریم توی حیاط. امروز هوا به گرم‌ترین دمایی می‌رسه که روزهای آخر سپتامبر به خودش دیده، یعنی ۴۰ درجه‌ی سانتی‌گراد!»



سام و آنتونیو تندی کوله‌هایشان را توی کمد گذاشتند. اما لوسی هنوز کنارِ کمدش ایستاده بود. همین‌طور که داشت کیفش را زیرورو می‌کرد، گفت: «یه دقیقه وایسید! دارم دنبالِ عینک آفتابی‌م می‌گردم.» سام گفت: «زود باش لوسی!» بعد با آنتونیو خودش را توی صف جا دادند. خانمِ گرینکر از جلوی صف به سام گفت: «مأمورِ انتظامات! لطفاً یه نگاهی بنداز، تا مطمئن بشیم همه‌ی بچه‌ها حاضرن.»

# عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند؛ زیرا:  
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛  
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛  
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر.....



اینستاگرام هوپا

hoopa\_publication



کانال تلگرام هوپا

<https://t.me/hoopabooks>



سایت هوپا

[www.hoopa.ir](http://www.hoopa.ir)



باشگاه هوپایی‌ها

<http://t.me/hoopaclub>

